

سرمایه‌گذاری مجدد وجوه برای توسعه آتی است. سوم، تعداد روز افزونی از خیل مردم محروم نیروی بالقوه‌ای برای اغتشاش و ناآرامی اجتماعی، که با توسعه منظم اقتصادی منباین است، تشکیل می‌دهند. آنطور که صاحبان این نظر به تلویح می‌گویند، نتیجه غائی ناکامیابی در کنترل جمعیت استیلای ملل و نحل بی‌تمدن بر دنیا است.

مخالفان کنترل جمعیت به عنوان چاره اساسی فقر در کشورهای توسعه نیافته این فرض را که زیادی جمعیت مشکلی است که در تمام کشورهای مورد بحث اهمیتی یکسان دارد، قبول ندارند. مثلاً، بعضی از کشورها جمعیتی اندک دارند. وانگهی، کثرت نفوس باعث ایجاد تقاضا و بسط فعالیت‌های اقتصادی می‌شود. در تعدادی از کشورهای توسعه نیافته مشکل اساسی زیاد بودن تعداد جمعیت نیست، بلکه عمدتاً کثرت افراد کم سن و سالی است که از عهده تصدی مشاغل تولیدی بر نمی‌آیند. اما انتقاد اصلی اینان از تز [بد بودن] زیادی جمعیت این است که این نظریه از ایدئولوژی مزورانه‌ای که هدف عمده آن حفظ مناسبات کنونی اقتصادی و سیاسی بین کشورهای جهان است، دفاع می‌کند. استدلال این گروه آن است که ناتوانی ممالک توسعه نیافته در تأمین گذران زندگی جمعیت زیاد خود چندان معلول محدود بودن منابع طبیعی و سرمایه آنها نیست که معلول استتکاف ممالک توسعه یافته از دست کشیدن از رویه‌های استثمارگرانه‌ای که تأمین کننده ثروت و قدرت آنها است.

□

## وضع اجتماعی و اقتصادی سیاه‌پوستان در ایالات متحده آمریکا \*

س . کلردریک

ترجمه

سروش حبیبی

پرتال جامع علوم انسانی

کاست، طبقه و قربان ساختن

در سالهای سی (یعنی طی دهه چهارم قرن حاضر) و. لوید وارنر<sup>۲</sup> و الیسون دیویس<sup>۳</sup> طرحی تصویری برای تحلیل روابط نژادی در جنوب ایالات متحده آمریکا تهیه کردند و آن را به علاقه‌مندان عرضه داشتند و شناساندند. این طرح ناظر بر روابط سیاهان و سفیدان در یک نظام تمایز رنگی بود، نظامی که روابط اقتصادی و سیاسی رنیز خانوادگی و خویشاوندی را شکل می‌بخشید و بانظامی حقوقی تقویت می‌شد. هر یک از دو کاست (کاست بزرگ سیاه و کاست بزرگ سفید) شامل طبقات اجتماعی بودند که از نظر میزان ثروت و سابقه

\* از مجله داندالموس Daedalus جلد ۹۴ شماره چهارم سال ۱۹۶۵.

۳- Ellison Davis

۲- W. Loyd Warner

۱- Sr. Clair Drake



تحصیلی و خانوادگی که در نحوه رفتار اعضای آنها منعکس بود از هم متمایز بودند، «استثمار» به معنی ماركسیستی کلمه در این نظام رنگی - طبقاتی وجود داشت. اما کار به این تمام نمی شد و نه فقط نظامی اقتصادی بلکه سراسر نظامی اجتماعی - فرهنگی در تقسیم نابرابرانه قدرت و حیثیت بین سفیدان و سیاهان حاکم بود و هر کس را که به خود اجازه می داد که از راه گفتار یا کردار، در حقانیت این نظام شك کند مجازات می کرد. پژوهندگان شمالی روابط نژادی را کمتر به معیار کاستی مورد نظر قرار می دادند و بیشتر متمایل بودند به اینکه جوامع خاص را به صورت عرصه های در نظر گیرند که در آن گروه های قومی در رقابت و تنازعی دایمی درگیرند و تنازعی که نتیجه اش ایجاد سلسله مراتبی است که طی زمان باقی می ماند و به تدریج که گروه های پیشین بالامی روند گاهی این و زمانی آن گروه در پایین ترین پله این نردبام قرار دارند. هر گروه قومی در درون خود سازمانی طبقاتی دارد اما به تدریج که افراد به مشاغل بهتر و تحصیلات بیشتر دست می یابند و سادگی بدوی خود را از دست می دهند، همراه خانواده های خود از مهاجران کوچ نشین (که اغلب در محلات فقیر نشین اطراف شهر زندگی می کردند) و گاهی نیز از کلیه رسوم قومی خود فاصله می گیرند و به ورود به طبقه متوسط علاقه نشان می دهند. سیاهانی که طی جنگ جهانی اول به تعداد زیاد به سوی شمال مهاجرت کردند آخرین گروه هایی بودند که به این عرصه تنازع و شرایط سیال و بیقرار آن وارد شدند. اما نشانهای بسیار مرئی آنها عاملی قاطع در محدود کردن تحرکشان در راه صعود بود، سیاهپوستان جاه طلب و مترقی نمی توانستند مانند گروه های قومی اروپایی در طبقه متوسط جوامع بزرگ مستحیل شوند.

به این ترتیب بود که قبل از شروع جنگ جهانی دوم پژوهندگان روابط نژادی در ایالات متحده آمریکا وضع اجتماعی سیاهان را در نظام کاستی جنوبی و نیز در عرصه تنازع گروه های قومی در شمال وضعی زیردستانه توصیف می کردند. رفتار افراد بک نژاد نسبت به افراد نژاد دیگر تابع عواطف مبهم «تعصب آمیز» نبود بلکه طبق الگویی که هر کس در هر طبقه احساس می کند که دیگران از او انتظار دارند طبق آن رفتار کنند، و نیز از طریق تلاش در جهت حفظ و افزایش هر گونه قدرت و آبرویی که به موقع اجتماعی او در آن نظام تعلق می گیرد شکل می یافت. جان دالرد<sup>۴</sup> که محقق روانشناس است در اثر خود تحت عنوان «کاست و طبقه در یک شهر جنوبی» بعد دیگری به این امر اضافه می کند. او وضع را بر حسب «سود» و «زیانی» - در زمینه روابط جنسی، روانی، اقتصادی و سیاسی - که در سطوح مختلف، در نظام نژادی - کاستی جنوبی به فرد تعلق می گیرد تحلیل می کند.

علاوه بر این تحلیل نژادی - کاستی چهارچوبه مبانی سنجشی برای بررسی رفتار افراد و گروه ها در مواضع گوناگون ساختمان اجتماع بوجود می آورد و نیز می توانیم آن



را نقطه شروعی برای بررسی پویش‌های روابط نژادی از نظر نتایج آنها به کار بریم. از میان گروه‌های قومی و نژادی در امریکا فقط سیاهان قربانی محرومیت‌های مربوط به نژاد قرار گرفته‌اند. و نظام قومی - طبقاتی در مقایسه با مهاجران اروپایی در جهت زیان آنها مؤثر بوده است. به عبارت دیگر سیاهان امریکا «قربانی شده‌اند». به این معنی که نظام روابط اجتماعی طوری است که به آنها فرصت نمی‌دهد در فرآورده‌های مطلوب‌تر مادی و غیر مادی اجتماعی که به میزان بسیار به کار و وفاداری آنها وابسته است سهیم باشند. آنها همچنین به آن سبب «قربانی شده‌اند» که به اندازه دیگران به اسباب لازم برای ترقی در نظام طبقاتی کلی، یعنی به پول، تحصیلات، «رابطه با اشخاص متنفذ» و کاردانی دسترسی ندارند.

مفهوم قربانی‌شدگی همچنین بر این امر دلالت می‌کند که پاره‌ای اشخاص - بی‌رضایت خود - همچون وسایلی برای نیل اشخاص دیگر به هدفشان به کار برده می‌شوند و ساختمان دستگاه اجتماع طوری است که به آسانی و بعمد توسط افراد هوشمند، بدخواه، وقیح و مقتدر، به زیان پاره‌ای گروهها و طبقات قابل دستکاری است. افراد بی‌عاطفه و بی‌اعتنا، ندانسته و بلا عمد از طریق سکون و سکوت خود موجب تقویت این نظام می‌شوند. «قربانیان» که مناعتشان در نظام کاستی - طبقاتی، سستی گرفته و آزادی و اختیار از ایشان سلب شده است، خود را با مشکلات Identity روبرو می‌یابند. شرایط اجتماعی آنها شرایط «دست بستگی» است.

«قربانی‌شدگان» ممکن است دلایلی را که برای محروم ماندن آنها از قدرت و آبرو آورده می‌شود قبول بکنند یا نکنند. آنها ممکن است به وضع خود در این نظام آگاه و نسبت به آن علاقمند و نگران باشند یا نباشند. اما زمانی که به آن نگرانی نشان دهند قربانی‌شدگی ابعاد روانشناسی و اجتماعی مهمی به خود می‌گیرد. آنوقت است که افراد از احساس «محرومیت نسبی» رنج می‌برند و عکس العمل این احساس از ناامیدی، بی‌عاطفگی و التجا به تجاوزگری آشکار و پنهان، به انواع مختلف تظاهر می‌کند. اثر تامس اف. پتی‌گرو<sup>۱</sup> تحت عنوان *The profile of the Negro American* که در ۱۹۶۴ منتشر شده است، (اگرچه اصطلاح قربانی‌شدگی در آن به کار نرفته است) شامل تحلیلی مؤثر از وضع سیاهان از این دیدگاه است.

مفاهیمی که توسط ماکس وبر<sup>۲</sup> پرداخته شده است برای ارزیابی درجه قربان‌شدگی درون جامعه کاستی - طبقاتی امریکا بسیار مفید است. افراد و گروه‌ها را می‌توان از طریق «امکانات حیاتی» با هم مقایسه کرد و آن عبارتست از میزان دسترسی افراد به قدرت اقتصادی و سیاسی. «قربانی‌شدگی مستقیم» را می‌توان بصورت نحوه عمل مصوبات و اجازه‌هایی تعریف کرد که تحصیل قدرت را نفی می‌کنند، امتیازها را محدود و تبعیض‌های شغلی را حفظ می‌کنند و اجازه می‌دهد که برای کارهای مشابه مزدهای نابرابر پرداخته شود یا آموزش افراد را ناقص می‌گذارد یا اصلاً آموزشی نمی‌دهد. قربانی‌شدگی



غیر مستقیم در نتایجی آشکار می‌شود که از شالوده اجتماعی کاهنده «امکانات حیاتی» ناشی است، از قبیل میزان بیماری یامرگک و میربالا و یا وجود بیش از اندازه بیماری‌های روانی یا بقای پاره‌ای ویژگی‌های شخصیت و رفتار که موجب تحمیل یا کامیابی در میدان رقابت، یا تحریک مقایسه‌های زیان‌آور با ناعادلانه با دسته‌های دیگر می‌شود. ماکس وبر هم چنین افراد و گروه‌ها را از نظر تفاوت‌هایشان در «رسوم زندگی» یعنی انواع رفتاری که از نظر میزان احترام و آبرو و افتخار متفاوتند مقایسه کرده است. اختلاف در «امکانات حیاتی» ممکن است تحصیل پول یا ادامه تحصیلات را غیر ممکن سازد و یا آشنایی‌هایی را که برای اختیار و حفظ یک نوع آبرو و مندانه زندگی لازم است محدود کند. کلید درک بسیاری از جنبه‌های روابط نژادی را ممکن است در این واقعیت یافت که طبقات متوسط سفید در جامعه آمریکایی مصرانه در صدند که شیوه‌های مانوس و مألوف زندگی خود را حفظ کنند و این طبقات سفید پوست به علت اینکه بسیاری از سیاهان به شیوه‌هایی زندگی می‌کنند و عاداتی دارند که با آمال آنها تفاوت بسیار دارد، کوشش کرده‌اند که آنها را در محله‌های سیاه نشین و جمعیت‌ها و انجمن‌ها و کلیساهای خاص از خود جدا دارند. (جامعه‌شناسان مارکسیست متمایلند به اینکه مسأله منافع اقتصادی را عامل اصلی تبعیضات نژادی در جامعه آمریکا بدانند. (البته بی‌آنکه آن را عامل اصلی بدانیم اهمیت آن را نمی‌توان انکار کرد).

#### تمرکز زندگی سیاهان در سیاه محله‌ها

فشار وارده بر سیاهان برای زندگی در جوامع سیاه باعث ایجاد تمرکزهای شدید جمعیت سیاه در مناطقی از شهرهای بزرگ شمال شده است که منتقدان تلخ زبان «اسارتگاه» یا «کشتزار» نامیده‌اند و جامعه‌شناسان «کوی سیاهان» یا «سیاه محله» اصطلاح می‌کنند. نظیر همین کویها در شهرهای کوچک سراسر آمریکا وجود دارد زیرا که ریشه‌های جدایی‌جویی در محل سکونت را در اعماق تاریخ آمریکا باید جستجو کرد. در شهرهای جنوبی قدیمی، نواحی سکونت بردگان پس از لغای نظام بردگی بصورت مناطق مسکونی سیاهان - چند مجموعه خانه اینجا، کوی تمام آنجا و اغلب پیوسته به خانه‌های سفید پوستان - در آمد. در شهرهای جنوبی جدیدتر که سکنه سفید پوست از پیشرفت و تحریک خود بسوی بالا اطمینان بسیار نداشتند معمولاً خواهان جدایی و تمایز بیشتری از بردگان قدیمی و اولاد آنها بودند. تا قبل از جنگ جهانی اول، نگاره سکونت شهری در شمال و جنوب، چندان تفاوتی با هم نداشت اما موج مهاجرت سیاهان بسوی شمال بین سالهای ۱۹۱۴ تا ۱۹۲۵ کویهای کوچک سیاهان را بصورت کمر بندهای بزرگ سیاه به دور شهرها گسترش داد. همسایگان سفید پوست این کمر بندها که از طبقه متوسط بودند، برای کند کردن سرعت گسترش کویهای سیاهان بوضع «شرایط تحدیدی» متوسل شدند. به این ترتیب ادامه مهاجرت سیاهان به شمال و نبودن امکان سکونت در کوی سفید پوستان موجب فشردگی بیش از حد جمعیت در سیاه محله‌ها و ساختمانهای دون استاندارد، و عدم کفایت تسهیلات عمومی و بالا رفتن میزان جنایت و بزهکاری جوانان گردید.



تحقیقات دقیق دانشمندان ثابت کرده است که نه سیاهان، بلکه رفتار طبقه متوسط سفید پوستان نسبت به سیاهان باعث کاهش بهای املاک می‌شود و تعداد روزافزونی از مردم به این حقیقت آگاه می‌شوند. تا زمانی که سیاهان در حد گروهی اجتماعی سمبل موقع اجتماعی پایین‌تری تلقی می‌شوند، همجواری با آنها نامطلوب خواهد بود و این رفتار اجتماعی در وضع بازار اثر خواهد گذاشت. مشکل اینجاست که به راستی جمعیت سیاهپوست به میزان قابل ملاحظه‌ای دارای خصوصیات و نگاره‌های رفتاری پائینی هستند. همین جدایی فضایی باعث شده است که تحرك رو به بالای امریکاییان سفید پوست، و نیز تأمین رفاه و مصونیت شخصی آنها آسان‌تر شود. (البته شهرهای قدیمی‌تر جنوب از این امر مستثنایند.) طبقه متوسط سفید پوست می‌توانست ارزشهای خود را فقط از طریق طبقاتی حفظ کند. یعنی به خانواده‌های سیاهپوست طبقه متوسط اجازه دهد که بی‌توجه به نژاد در میان آنها پراکنده شوند. اما طبقه میانی سفید، در شهرهای بزرگ آمریکا بعوض اینکار حدود کویهای خود را از طریق متمرکز کردن سیاهان در سیاه محله‌ها، از نفوذ نگاره‌های رفتاری که به نظرشان ناپسند است حراست می‌کنند.

دلالت و صاحبان مستغلات، اعم از سیاه یا سفید، از همان آغاز مهاجرت سیاهان به شمال از نگرانیهای طبقه میانی سفید پوست بهره‌برداری کرده‌اند به این طریق که املاک را به قیمتی کمتر از بهای عادی خریده و آنها را به قیمت‌های گزاف به سیاهانی که از دستیابی به آنها از طریق بازار آزاد محروم بوده‌اند فروخته‌اند. و یا به قیمت‌های گزاف به آنها اجاره داده‌اند. سرانجام تحصیل استفاده از این تبعیض در انتخاب محل زیست، توسط مؤسسات رهنی بحد اکثر خود رسید. زیرا این مؤسسات از پرداخت پول به سیاهان جهت خریدخانه در خارج از کمربند سیاه، مگر با شرایطی که خود یقین می‌کردند خودداری می‌ورزیدند. در ۱۹۴۸ دیوان عالی کشور آمریکا شرایط تحدیدی نژادی را در دادگاهها غیر قابل اجرا اعلام کرد. اما این اقدام به‌عوض اینکه از تجمع سیاهان در کویهای سیاه جلوگیری کند بر سرعت و شدت آن افزود. زیرا بسیاری از سفید پوستان املاکی را با بهای بسیار گزاف به سیاهان می‌فروختند یا اجاره بها را بالا می‌بردند و خود به‌حومه شهر نقل مکان می‌کردند. تصمیم دیوان عالی کشور آمریکا قسمتی ناشی از بررسی مجدد حقوق مدنی بود و قسمتی ناشی از باز شناختن این حقیقت که بی‌عدالتی شدید اقتصادی از نتایج ضمنی تبعیض در محل سکونت است. و این وضعی است که توسط تامس پتی گرو به طریق زیر خلاصه شده است:

هر چند که در ۱۸۵۰ در زمینه عدالت مسکن پیشرفتهایی حاصل شد کیفیت وضع سکنی، به شدت نامطلوب‌تر و پست‌تر از سفید پوستان است. مثلاً در ۱۹۶۰ در شیکاگو، سیاهان علیرغم درآمد کمترشان بهایی برابر سفید پوستان برای خانه می‌پرداختند... این وضع معلول وجود دو بازار اساساً مجزا برای خانه است و تمایز محل سکونت که موجب این دوگانگی بازار است طی دهه گذشته دائماً رو به ازدیاد بوده است تا اینکه در شهرهای بزرگ، علیرغم پیشرفتهای قابل ملاحظه‌ای که در وضع اجتماعی و اقتصادی سیاهان پیدا



شده است در سراسر ایالات متحده عموماً به سطح فوق العاده‌ای رسیده است.  
این وضع علیرغم مقررات اداری وزارت فدرال مسکن<sup>۱</sup> و تصمیمات دیوان عالی کشور هنوز عوض نشده است.

این جدا شدگی فضایی سیاهان از سفیدان باعث ایجاد «جوامع» سیاه شد. در داخل کویهای سیاهان کلیسا و مدرسه دو قطب اساسی بود که مردم را دور هم جمع می‌کرد و پاره‌ای از سوداگران سیاه خدمات گوناگونی از قبیل آرایشگاه، سالن زیبایی، مؤسسات تدفین و عزاداری، رستوران، میخانه، هتل و بازیگاه بیلارد دایر کردند و رفته رفته مجموعه‌ای پدید آمد که «بازار سیاهان» نامیده شد. بانکها و شرکت‌های بیمه موفقیت آمیزی نیز در پاره‌ای از جوامع سیاه دایر شد. رفته رفته فرهنگ انشعابی سیاهی به وجود آمد که دامنه آن در سراسر کشور گسترده بود و تظاهرات مختلف آن در فرهنگ کلی امریکایی در زمینه‌های ادبیات، هنر، موسیقی، رقص و حتی در مراسم مذهبی و مناسک کلیسایی خود نمایاند.

جدا شدگی فضایی سیاهان از سفیدان در «کمر بندهای سیاه» بر آگاهی سیاهان از جدامانندگی کلی و شرایط زیردستانه‌شان افزود. زیرا هیچ سفیدی را در نقش همسایه، رفیق مدرسه و یا دوست، نزدیک خود نمی‌دیدند، بلکه آنها را فقط در نقشهایی از قبیل معلم مدرسه، پلیس، مددکار اجتماعی، کاخدار و متصدی امور مستغلات، بازرگان و مأمور وصول یا کارگر متخصص نگهداری و سایل خانه و حتی معدودی دندانپزشک و پزشک که در کمر بند سیاه مطب داشتند می‌شناختند. چنین وضعی ناچار موجب بیدار شدن احساسات ضد سفید (و اغلب همراه با رنگی ضدیهودی) می‌شد. این هیجانهای فروخورده گاه بصورت شورشهای ضد سفید منفجر می‌شد. معه‌ذا این آگاهیهای شدید نژادی معمولاً به شکل اعتراض دسته جمعی بی‌خشونت بیان می‌شود و اغلب توسط رهبران سیاهان در راه تأیید و تقویت تأسیسات سیاهان و افزایش رفاه شخصی خودشان مورد استفاده قرار می‌گیرد. این احساسات ضد سفید همچنین پشتیبانی نیز و مند برای بخش‌هایی از دستگاه سیاست شهری که در کویهای سیاهان وجود دارد بوده است. تازمانی که سیاه محله‌ها باقی است آگاهی عقده گونه نژادی نیز و مند خواهد بود.

جدایی سیاهان از سفیدان از نظر محل سکونت، اساس سیاست «تعادل قوا» را از نظر رابطه بین نگرانه‌های فرهنگی و اجتماعی و نیز از نظر جمعیت‌شناسی مهیا کرده است. زیرا اهمیت آرای دسته جمعی سیاهان ناچار از طرف هر دو حزب سیاسی به رسمیت شناخته شده است. رأی دهندگان «کمر بندهای سیاه» در ایالات شمالی نه تنها در انتخابات انجمن شهر عامل مهمی بشمار می‌روند بلکه پنج شش نماینده سیاه به کنگره فرستاده‌اند و برآستی عجیب اینجاست که یکی از مؤثرترین حربه‌ها علیه جدایی و تبعیض نژادی در جنوب، قدرت سیاسی قابل ملاحظه‌ای است که در محدوده‌های سیاه نشین و سیاه محله‌های شمال ایجاد شده و از این طریق باعث تقویت تاکتیک عملیات مستقیم نهضت حقوق مدنی سیاهان شده است. در جنوب نیز پس از تصویب «قانون حقوق مدنی» از ۱۹۶۴ و قوانین مصوبه

۱ - F.H.A. = Federal Housing Administration



بعدی، قدرت سیاسی افزایش یافته رأی دهندگان سیاه معلول همین تمرکز و غلظت فضایی آنهاست. شواهدی در دست است که ترس از همین نیرو در شهرهای شمالی ممکن است بصورت عاملی در جهت «آزادی محل سکونت» عمل کند زیرا اهالی سفید پوست اختلاط را بر تسلط سیاهان ترجیح می‌دهند.

اگر چه توهمه سیاست از طریق رهبران و سرکردگان محلی متضمن منافع برای جوامع سیاه بوده، اما موجب ایجاد اشکال مختلف «قربانی شدگی» غیر مستقیم نیز شده است. رؤسای محلی سیاهان اغلب با شبکه اتحادیه تبهکاران - سازمانهای بخت آزمایی، باندهای قاچاق مواد مخدر و فاحشه خانه‌ها - همکاری دارند و رفاه اجتماعی را فدای منافع خاص شخص خود یا حزب می‌کنند و حتی در پاره‌ای موارد استوار ماندن پایه‌های قدرت شخصی خود را بر مبارزه برای حصول برابری در انتخاب محل سکونت ترجیح داده‌اند. تحمل این «رهبریهای قابل معامله» یکی از سنگینترین کارهایی است که ساکنان سیاه محله‌ها ناچار از تحمل آنند. «قربانی شدگی» اقتصادی نیز گسترش بسیار داشته‌است. در «جامعه مرفه» سالهای شصت، که هدف آن تشویق مصرف و تأمین حداکثر فروش بود، سیاهان نیز مانند دیگر آمریکاییان تحت فشار اجتماعی «خرج بیش از کیسه» بودند. با توجه به ساده‌لوحی بسیاری از مهاجران تازه وارد، و میانگین بسیار پایین درآمد کسانی که تحصیلاتشان دون دبیرستان است جای تعجب نیست که رباخواران خون‌آشام و نسیمه‌فروشان مشکوک (از همه نژاد) سیاه‌محله‌ها را نخستین هدف خود قرار دهند. سیاهان برای «حفظ» شیوه زندگی طبقه متوسط سفید بهایی گزاف می‌پردازند زیرا آنها که آرزوی ترک گفتن کوی سیاه را دارند به دام می‌افتند و آنها که خود را بماندن در آن راضی می‌کنند از دنیایی که در آن به سر می‌برند نظری محدود پیدا می‌کنند.

رفتار عامیانه و رسوم طبقاتی در کوی سیاهان

سیاه محله‌ها در امریکا عموماً مفلوک و بسیار پرجمعیتند و ساکنان آنها از زخمهای جسمی و جانی کسانی می‌نالند که «امکانات حیاتی» آنها با دیگر آمریکاییان برابر نیست. آنها نیز مانند مهاجران اروپایی که پیش از آنها در این شرایط بودند، وارث بدترین خانه‌های شهرند. «گریز سفیدپوستان به خارج شهر» که در دهه گذشته صورت می‌گرفت، باعث شد که خانه‌های نسبتاً تازه ساز و آبرومند، در حاشیه درونی بعضی از کمربندهای سیاه خالی شود و به این شکل «سیاه محله‌های مطلا» پدید آمد که جز از نظر رنگ پوست ساکنانشان از هیچ نظر با دیگر کویهای طبقه متوسط تفاوتی نداشت. چمن زن موتوری در باغ و کباب‌پز برقی در چمن پشت خانه، کتابخانه‌ای پرمایه و شرابخانه‌ای رنگین در سالن رقص، اینها از مشخصات خانه سیاه مرفهی است که در فوای مرغوب تر کمربند سیاه منزل دارد. بسیاری از این قبیل سیاهان، اگر خانه‌ای در حومه شهر برایشان پیدا شود، از این خانه شهری صرف نظر می‌کنند.

اما خصوصیت اصلی کوی سیاهان، نه قسمت مطلای آن و نه حتی محل‌های نیمه



ویران آنست بلکه چهره اصلی سیاه محله را در قسمتهای قدیمی آن باید جستجو کرد آنجا که میزان بیکاری بسیار بالاست و توده مردم از لوازم ماشینی محرومند و همه کار را با دست انجام می دهند. آنجا که سطح متوسط تحصیلات دوره اول دبستانست و احتمالاً بسیاری از ساکنان آن به تازگی از روستا مهاجرت کرده و شهر نشین شده اند.

تمرکز سیاهان در کویهای سیاه موجب شده است که فرهنگی انشعابی، خاص کوی سیاهان با عادات و رسوم و رفتار ویژه قومی پدید آید و جلوه های آن هر چند که شاید در هارلم از همه جا بارزتر مشهود باشد اما در همه محله های سیاهان قابل تشخیص است. برای یک سیاه معمولی که از یک خیابان سیاه محله امریکایی می گذرد، بوی گوشت سینه کباب کرده، یامیگو و جوجه سرخ کرده که از رستورانهای متعدد به مشام می رسد، احساس در خانه بودن را از راه بیتی تقویت می کند و ضرب موسیقی خاص سیاهان که از گراموفونهای سکه ای میخانه های فراوان به درون خیابان می تپد و صدای دایره زنگی و هماهنگی عجیبی که در پس هنر خام گونه بومی پنهان است این اعتقاد همگانی را که «ما سیاهان صاحبان جانیم» پیوسته از راه گوش تأیید می کند. یکنواختی و کسالت انتظار برای قرعده ای که هرگز اصابت نمی کند، واسبهایی که هرگز برنده نمی شوند و «شغل خوبی» که هرگز به چنگ نمی آید، جز با جنجال جدالی گاهگاهی و الفاظ رکیکی که اراذل کنار خیابان فریاد می زنند و شیون آژیر پلیس بهم نمی خورد. رفتار با باشمل و آری بی خیالانه نوجوانان سرخورده، بردرد زندگی بی هدف آنها سرپوشی است که بالباسهای مندرس و رفتار نفرت آورشان که خاص او باش و ساکنان کویهای بدنام است سخت در تضاد است. نیرومندی خود بخود و بی علت اطفالی که کوچه ها و زمین های بازی را سیاه می کنند (و کاسیوس کلی<sup>۱</sup> و ارنی بنکس<sup>۲</sup> و بازیکنان تیم هارلم گلوب تروترز<sup>۳</sup> و ستاره های سیاه تئاتر و سینما را سرمشق و قائد خود می دانند) و ولگردی شادمانه و سالمندان که از فشارهای شغلی «دنیای سفید» که دنیای کار آنهاست آزاد است محیطی همراه با گرمی و صمیمیتی سطحی پدید می آورد که واقعیات نامطبوع زندگی را در اتاقهای پر جمعیت پشت دیوارها و عدم کفایت و فراوانی بیش از اندازه موریانه و موش را در زیر خود پنهان می دارد.

این جهانی است که افراد طبقه متوسط مرفه و مترقی سیاه رفتار مردم آن را سدره نژاد سیاه می دانند و طبقات بالاتر از آن همچون در برابر درد سرهای بزرگ دوری می جویند و رهبران سیاه آن را دلیل قربانی شدگی سیاهان می دانند. اما، محیط گرم و آشنایش برای توده سیاه محله نشینان، بر سردی بهداشتی کویهای سفید نشین طبقه متوسط و نیز بر کویهای مشابهش در جوامع خارجیان که هر یک دارای رنگ و بو و فرهنگ ویژه مشخصی است رجحان دارد. گفتگوی مردان در آرایشگاهها و وراجی زنان در سالنهای زیبایی و زبان خاص دختران میفروش بارها و زنان پیشخدمت رستورانها، صدای بهم خوردن گویهای بیلیارد و پایکوبی در اماکن رقص و فریادهای درون کلیساها همه احساسی از خودی



بودن همراه دارد. و سفیدپوستانی که صاحب بنگاههای صرافیه سوپرمارکتها و درگاهستورها هستند یا پلیسهای اسب سوار و معلمان مدارس همه در این جهان بیگانه اند و دسته جمعی در مفهوم صوری «man»، یعنی کسانی که در میدان ناخوت و تاز سیاهان متجاوزند خلاصه می شوند. هرگاه آشوبی بپا می شود اموال man هدف تجاوز قرار می گیرد و همه ناکامیهای فروخورده و سر کوفته روی آنها خالی می شود. وقتی طی آشوبهای هارلم در ۱۹۶۴ از مردمی که در خیابان ازدحام کرده بودند خواسته شد که بخانه شان بروند، مردم فریاد زدند: «Baby, we are home»، خانه ما همین جا است.

اما ساکنان کویهای سیاه یکدست نیستند. هرچند که بمعنای مارکسیستی کلمه همه زحمتکش و جزو پرولتاریا هستند و چیزی جز نیروی کار خود برای فروش ندارند، از نظر دیگر گونیهای رفتار و عادات زندگی به طبقات اجتماعی متمایزند و این تمایز طبقاتی بیشتر بر اساس تفاوتهای تحصیلی و ارزشهای بنیادی است (که تا حدودی در تفاوتهای شغلی منعکس شده و نمایان است) تا روی تفاوت قابل توجه در درآمد آنها. نظام کاستی-طبقاتی امریکایی، طی سالها جمعیت سیاهپوست را در طبقه کم درآمد اقتصاد جامعه جمع کرده است. در ۱۹۶۱ از هر ده خانوار سیاه، درآمد شش خاقوار پایین تر از مرز چهار هزار دلار در سال بود حال آنکه در میان سفید پوستان درست عکس این قضیه صادق بود یعنی از هر ده خانوار سفید پوست درآمد شش خانوار بالاتر از مرز چهار هزار دلار در سال قرار داشت. (در جنوب وضع از این هم بدتر بود و درآمد هشت خانوار از ده خانوار سیاه پایین تر از مرز فوق قرار داشت). این اختلاف در زمینه درآمد است اما تبعیض نژادی در زمینه شغلی نیز مرزی پدید آورده است، بطوریکه بیشتر سیاهان به مشاغل کارگری مشغولند.

چون درآمد شصت درصد خانوارهای سیاه امریکایی کمتر از چهار هزار دلار در سال است، بین حدود فوقانی و تحتانی «درآمدهای کار نکرده» و مرز چهار هزار دلار، طبقاتی اجتماعی پدید می آید. بعضی از خانوادهها «رسوم زندگی طبقه متوسط» را اختیار کرده اند و بر رفتاری مطابق با موازین اجتماعی و احترام کلی تأکید می کنند و اصرار دارند اطفالشان «تحصیلاتی بکنند» و «بجایی برسند». آنها بر ثبات و آرامش خانوادگی اهمیت بسیار می دهند و رسوایی مادری که ازدواج نکرده باشد بسیار بیش از ننگ دختری است که «نقط لغزشی از او سرزده باشد». روابط جنسی قبل از ازدواج یا با غیر همسر اگر اساساً مورد اغماض قرار گیرد باید محرمانه بماند. زندگی اجتماعی در اطراف محور کلیساها و مجموعه مغشوشی از همه نوع جمعیت های داوطلبانه شکل گرفته است و مسأله لباس برای بانوان دارای چنان اهمیتی است که نمایش مد، فعالیتی بسیار مرسوم برای جمع آوری اعانه محسوب می شود و حتی در کلیسا برپا می گردد. برای مرد و زن هر دو، داشتن خانه و دایر کردن مؤسسه ای بازرگانی هدفهایی عالی است که اولی واقع بینانه است و گاهی عملی می شود و دومی فقط خیالپردازی است.

در داخل يك طبقه درآمد - و نه الزاماً در پایین ترین سطح آن - خانواده هایی هستند که



چون از نظر سازمان اجتماعی جزو طبقه پایین‌تری هستند، رسوم و شیوه زندگی طبقه پایین را انتخاب کرده‌اند حال آنکه در پایین‌ترین سطح درآمد گروهی هستند که از نظر اجتماعی به طبقه‌ای تعلق ندارند و پیوسته علیه نظام مقبول و معقول جامعه در عصیانند. آنها در شرایطی بسر می‌برند که قمار و مپگساری خارج از اندازه و استعمال مواد مخدر و آزادی آمیزش جنسی از خصوصیات بارز آن بشمار می‌رود و روابط خشونت آمیز بین افراد ناشی از سوءظن و نفرت است که از خصوصیات شاخص قومی این گروه است. در این محیط است که فعالیت‌های تبهکاری و بزهکاری پدید می‌آید و شکوفا می‌شود.

بعکس طبقه پایین نظم یافته، بیش از هر چیز بسوی کلیساهایی متوجهند که در آنها واعظان کم‌فرهنگ آنها را تشویق می‌کنند که در دنیا باشند اما دنیایی نشوند و اخلاق سنتی طبقه متوسط و پرهیزگری را به آنها تعلیم می‌دهند، هر چند رفتار مذهبی عمومی در این جمله خلاصه می‌شود: «نیت پاک است اما افسوس که شهوت غالب است.» آنها بخود می‌بالند که «ما زندگی را تجربه می‌کنیم» و این رویه‌ایست که با بینش بسیار در کتب جیمس بالدوین<sup>۱</sup> بنام «برو این را روی کوهها بگو» و «حریق، باردیگر» تصویر شده است. جوانان با استعداد فرصتی وسیع می‌یابند و احساس خود را در دسته‌های همخوانی، و چهارنوازی و شش‌نوازی که از یک کلیسا به کلیسای دیگر و از یک شهر به شهر دیگر می‌روند بیان می‌کنند. (این دسته‌ها اغلب نامهایی رنگین‌مانند، چهار ترومپت نواز آسمانی، یاشش کوکب خواننده صهیون برای خود اختیار می‌کنند.) این گروهها نیروهای تجاوز طلب خود را در برنامه‌هایی نظیر «نبرد ترانه‌ها» که با تبلیغات فراوان عرضه می‌شود هدایت می‌کنند و استعدادهای خود را بر صحنه‌های نمایش کلیسایی پرورش می‌دهند. اینها نمایش‌های مسابقه گونه‌ای است که طی آنها اعانه جمع‌آوری می‌شود و از برندگان با بر سر نهادن تاج بصورت شاه و ملکه تجلیل می‌گردد. این فعالیتها هم سرچشمه سرمایه‌اند و هم صحنه آزمونی برای استعدادها. پاره‌ای از اینگونه کلیسایبان جوان و بیخوار از قبیل خوانندگان بزرگی چون سام کولک<sup>۲</sup> و نات کینگ کول<sup>۳</sup> و دیگران در جهان غیر کلیسایی کسب شهرت می‌کنند حال آنکه پاره‌ای دیگر در جهان روحانیت بانی می‌مانند و در مقام خوانندگان سرودهای مذهبی در سراسر کشور شهرت بسیار می‌یابند.

پاره‌ای سالمندان و نیز جوانان در انجام خدمات روحانی از قبیل خادمی کلیسا و شماسی یا «مادری» یا معلمی مدارس مذهبی یا رهبری گروههای همخوانی کلیسا احساس رضایت خاطر دارند و آبرو کسب می‌کنند. انجمنهای ملی سیاهان و جوامع ملی «خدمه کلیسا» و «سرود خوانان» نه تنها بصورت شبکه‌هایی از اتحادیه‌ها در طبقه پایین فراهم می‌آیند و متحد می‌شوند، بلکه افراد جاه طلب‌تر و با کفایت‌تر را با کلیسایبان طبقه متوسط در تماسهای مغتنم می‌آورند. و این کلیسایبان برای اشخاص کم استعدادتری که جویای نامند در نقش سرمشق عمل می‌کنند. اینکه آبرو و گاهی پول در اینگونه محافل چنین به آسانی بدست می‌آید شاید عاملی باشد که علیه کابیبیهای صعب‌الوصول و نیز علیه تلاش در راه دخول به حرفه‌های



تخصصی و نیم تخصصی از طریق تحصیلات عالی عمل می کنند.

خانواده‌ها و مؤسسات طبقات پایین پیوسته در حال تغییر می‌کنند، زیرا که در سالهای اخیر سیاهان طبقات پایین قربانی طرحهای عمرانی مرکز شهرها بوده‌اند. تصادفی تاریخی است که تصمیم بجلوگیری از گسترش ویرانی در محدوده شهرها در زمانی گرفته شد که سیاهان ساکنان عمده خانه‌های ویران و دون استاندارد هستند. (اگر مسأله لزوم عمران شهری شصت سال پیش از این مطرح شده بود مهاجران اروپایی و نه سیاهان قربانی آن شده بودند.) سیاهان در مقام اعتراض علیه تخریب نواحی مسکونی‌شان شعاری ساخته‌اند: «خراب کردن ویرانه‌ها نابودی سیاهان است» آزدگی آنها بدلت اینست که محکومند بار مشقت نوسازی شهرهای آمریکایی را تحمل کنند و بنا بشواید موجود در بسیاری از شهرها در اثر بهسازی سود خالصی حاصل نشده است.

از سوی دیگر تعداد ناچیز سیاهان طبقه بالا هستند که چه از نظر رسوم و شیوه زندگی و چه از لحاظ امکانات حیاتی در قطب مخالف سیاهان سیه‌روز طبقه پایین قرار دارند. هسته استوار مرکزی این طبقه را گروهی از متخصصان و نیز بازرگانان مرفهی تشکیل می‌دهند که تحصیلاتی دارند و نیز افراد پراکنده‌ای که تحصیلات دانشگاهی داشته‌اند اما از شغلی مناسب با تحصیلات خود برخوردار نیستند. این اشخاص با همسران و اطفالشان در جوامع سیاه، طبقه بالای بهم پیوسته‌ای را پدید می‌آورند. در داخل این گروه افرادی هستند که با برگزیدگان سفید قدرتمند محلی نوعی تماس و بسیار بندرت روابط اجتماعی - برقرار می‌دارند. اما اینکه این برگزیدگان سیاه در جوامع شغلی با هم‌ردیفان سفید خود شرکت می‌کنند یا نه، جاتا‌جا در کشور تفاوت می‌کند. (اغلب لیبرال‌های سفید پوست که برای «افزایش تفاهم بین نژادی» به مبارزات تبلیغاتی دست می‌زنند سیاهان نمونه و نمایشی خود را از این گروه انتخاب می‌کنند). آنها باید خود را همیشه سمبول پیشرفت نژاد بدانند. ریاست سازمانهایی از قبیل N.A.A.C.P. و اتحاد شهری<sup>۱</sup> در سطوح پایین، در حد محلی با آنهاست. آنها باید با سازمانهایی که در مبارزه برای حقوق مدنی فعال‌ترند، اگرچه بصورت عملی دست کم بصورت مالی همکاری کنند.

رسوم و شیوه زندگی سیاهان طبقه بالا با سفیدان سطح بالای طبقه متوسط شباهت دارد. اما بسیار بندرت اتفاق می‌افتد که سیاهان در مجامع خاص این گروه وارد شوند و یا با آنها باب معاشرت بگشایند و یا با آنها ازدواج کنند. (شرکت آنها در فعالیتهای طبقه بالای سفیدها بیشتر است تا در تلاشهای سفیدهایی که از حیث رسوم زندگی به آنها شباهت دارند. زیرا سیاهان طبقه بالا، در مقام عضو در مجامع و جمعیت‌های شهری شرکت می‌کنند که تحت حمایت و کمک سفید پوستان ثروتمند قرار دارند.) سیاهان متعلق به این سطح اجتماعی که در عین رفاه زندگی می‌کنند و در حرفه خود مهارت بسیار دارند و پول کافی برای مسافرت

۱ - National Association for the Advancement of Coloured People اتحادیه ملی

۲ - Urban League برای پیشرفت سیاهان.



تحصیل می کنند شرایط قربانی شدگی را مانند سیاهان طبقه پایین تجربه نمی کنند. قربانی شدگی آنها در وهله اول ناشی از این واقعیت است که نظام اجتماعی آنها را یکمال در خود نمی پذیرد. و از تماس آزادانه و آسان آنها با همردیفان شغلی خود که مورد احتیاج آنهاست جلوگیری می کند و اغلب اجازه نمی دهد که در افزایش رفاه ملی از نظر فکری و اجتماعی آنطور شرکت کنند که اگر سفید بودند می توانستند بکنند. (آنها هنوز ناگزیر از تحمل فشارهای عصبی هستند و انرژی خود را بر سر مشکلات بیمقدار و محرومیت‌هایی که فقط اشخاص حساس و با فرهنگ احساس می کنند تلف می کنند. مثلاً در بیشتر آرایشگاهها هنوز برابری نژادی رعایت نمی شود و رانندگان تاکسی، حتی در ایالات شمالی از سوار کردن مسافران سیاهپوست خودداری می کنند.)

سیاه طبقه بالا محیطی اجتماعی خاص خود پدید آورده است که در آن طرز تکلمی واحد و رفتار و صورت ظاهری همشکل از طریق روابط داخلی مردم که بوسیله انجمنهای برادری و خواهری دانشجویی و مجامع فارغ التحصیلان دانشگاهها و جمعیتها و اتحادیه‌های حرفه‌ای و باشگاههای شهری در سطوح محلی یا کشوری بهم مربوطند حفظ می شود. دور نیست که اگر موانع کاستی از میان می رفت جامعه سفید تعداد زیاد از سیاهان طبقه بالا را بخود می پذیرفت و از یکپارچگی کامل آنها با خود استقبال می کرد در چنین صورتی یورود توانا-ترین وزبده‌ترین سیاهان به اجتماع سفیدان، این مؤسسات سهام سیاه به سیاهان طبقه متوسط منتقل می شد. اما احساس مناعت و غرور نژادی آنها حتی اجازه تصور چنین سرنوشتی را به آنها نمی دهد. آنها بفعالیت‌های اجتماعی خود ادامه می دهند و نقش رهبر نژادی خود را با اندکی احساس کهنتری و محرومیت، اما همیشه با حال غم‌انگیزی از این وضع طعن آمیز ایفا می کنند.

درآمد طبقه متوسط سیاه در حدود وسیعی متغیر است و همبستگی و یکپارچگی افراد این طبقه معلول شبکه کلیساها و باشگاههایی است که وقت و پول بسیاری از اعضای آن طبقه را بخود مصروف می دارند. آنچه جامعه شناسان «طبقه متوسط سیاه» اصطلاح می کنند فقط عبارتست از مجموعه‌ای از مردم که رسوم زندگی و آرزوهای مشترک دارند و هدفشان در زندگی داشتن «زندگانی مرفه» و «آبرومندان» و دورماندن از خنونت است. سیاهان طبقه متوسط بطور کلی به ورود به طبقه سیاه بالا یا پذیرفته شدن در جامعه سفیدان علاقه‌ای ندارند. آنها خواستار احقاق «حقوق» خود هستند و جویای شغلی مناسب و نیز بقدر کافی پول، تا بتوانند کالاها و خدماتی که موجب رفاه زندگی است مهیا کنند. آنها می خواهند پیوسته بر میزان مصرف خود بیفزایند. اما افراد این طبقه همچنین برای اطفال خود مدارس «شایسته» می خواهند و اینجاست که میزان قربانی شدگی سیاهان از سایر موارد آشکارتر و محسوس‌تر و تضاد منافع در قبال تغییر سیاست شدیدتر است. مدارس سیاه محله‌ها بطور کلی دارای کیفیتی پست‌ترند. در واقع مقایسه داده‌هایی از مدارس شهری ایالات شمالی که نابرابری نژادی در مدارس عملاً وجود دارد، به وضع قانع کننده‌ای نشان می دهد که چگونه تبعیض در انتخاب محل مسکن باعث تشدید و ادامه نابرابری می گردد. (جدول شماره ۱ حاوی این داده‌ها از مدارس شیکاگو در ۱۹۶۲ است).



آگاهی از کیفیت پست آموزش زمانی شروع به افزایش کرد که اعتراض علیه جدایی عملی نژادها در مدارس ایالات شمالی شدت گرفت. اما از همان آغاز این مبارزه بعضی از بخش‌های طبقه متوسط بزرگ سیاه درخصوص فایده اعمال فشار برای پیروزی در این مبارزه دستخوش تردید بودند. این اشخاص از خود می‌پرسیدند: «آیا ما به این طریق ثابت نمی‌کنیم که معلمان سیاه قادر نیستند اطفال ما را بخوبی معلمان سفید پوست تربیت کنند؟ یا اینکه اطفال ما جز در مجاورت اطفال سفید پوست قادر به آموختن نیستند؟ آیا ما به این طریق بخود توهین نمی‌کنیم؟»

## جدول شماره ۱

مقایسه مدارس سفید، مختلط و سیاه در شیکاگو (۱۹۶۲)

مستخرج از گزارش کمیسیون حقوق مدنی امریکا

نوع مدرسه	موضوع مورد مقایسه		
	سیاه	مختلط	سفید
	۲۶۹/-	۳۲۰/-	۳۴۲/-
اجرت سالانه معلم بر حسب شاگرد	» ۲۲۰/-	» ۲۳۱/-	» ۲۵۶
درصد معلمان غیر متخصص	» ۴۹/-	» ۲۳/-	» ۱۲/-
تعداد شاگردان در هر کلاس	» ۴۶/۸۰	» ۳۴/۹۵	» ۳۰/۹۵
تعداد کتابهای کتابخانه به ازای هر دانش‌آموز	» ۲/۵۰	» ۳/۵۰	» ۵
هزینه‌ها به ازای هر شاگرد غیر از حقوق معلم	» ۴۹/-	» ۹۰/-	» ۸۶

کسانی که می‌خواهند بر تاریخ سیاهان و کارهای بزرگ انجام شده توسط آنها تأکید کنند و معتقدند که باید از مدارس برای پدید آوردن احساس غرور نژادی استفاده کرد، در ارزش مدارس مختلط تردید می‌کنند. در واقع مطلوب بودن خود آگاهی و مناعت و همبستگی نژادی در این گروه امری بدیهی است و گاه رفتار سفید پوستان هم در آمد و کم درآمدتر از خود را تحقیر می‌کنند و منفور می‌دارند. امروز حتی گاه عباراتی از این قبیل از آنها شنیده می‌شود: «کیست که بخواهد با این سفیدهای منفور هم سطح شود؟»

اما منتقدان مارکسیست صورت کلی آداب و عادات قومی سیاه و رسوم خاص آنها



را فرهنگی انشعابی نمی‌دانند. زیرا که پذیرفتن این امر موجب تقویت «خود آگاهی و مناعت دروغین» است و آنها را از روبروشدن با تمام اهمیت و وسعت محرومیت و قربانی شدگی خود باز می‌دارد و از توجه درخور به آنچه می‌توانستند باشند منع می‌کند، زیرا موجب می‌شود که آنها ببالیدن بخود و یا منطقی کردن محرومیت و قربانی شدگی و بیرون ماندگی خود را سرگرم دارند. ازیکسو گوناگردال<sup>۱</sup> در «یک معمای امریکایی» کار را بجایی می‌رساند که جامعه سیاهان را رشدی «بیمارگونه» در اجتماع امریکایی می‌داند و از سری دیگر بعضی از شعرا و داستان نویسان این وضع را به رنگهای شاعرانه می‌آریند و برخی ناسیونالیست‌های سیاه از آن تجلیل می‌کنند و در آن افتخار می‌جویند. معهدا با تحلیلی منصفانه از نهضت حقوق مدنی در خواهیم یافت که واقعیت عجب در خصوص کلیه سطح جامعه سیاه، نبودن «مناعت دروغین» و وجود آگاهی دقیق بوسعت قربانی شدگی آنها و شناسایی قیروهایی است که در حفظ این وضع می‌کوشند. کلید رمز عکس‌العمل سیاه نسبت به سیستم کاستی - طبقاتی را نه در عدم اطلاع، بلکه در احساس درماندگی سیاه باید جستجو کرد.

کم‌اند سیاهانی که علیرغم بحث‌های فراوانی که درباره «آزادی مسکن» می‌شود باور داشته باشند که عصر سیاه محله‌ها تا بیست سال دیگر پایان خواهد رسید. در میان سیاهان تمابلی روز افزون به این بحث دیده می‌شود که کیفیت زندگی در جوامع سیاه با افزایش پیوسته وسعت آنها چه خواهد بود. این توجه ازیکسو به عکس‌العملهای ناسیونالیستی سیاه مانند اظهار یک رهبر سیاه شیکاگویی می‌انجامد که گفت: «بگذارید همه سفیدها به حومه شهر فرار کنند، ما به آنها نشان خواهیم داد که سیاهان بهتر از سفیدان می‌توانند دومین شهر بزرگ امریکا را اداره کنند. بگذارید بروند. بعدها هر یک از آنها بخواهد باز گردد و بجامعه سیاهان وارد شود، ما او را خواهیم پذیرفت.»

به احتمال بسیار کم پندهای سیاه امریکایی طی ده سال آینده نه تنها کوچکتر نخواهد شد بلکه بوسعت آنها افزوده خواهد گردید. زیرا به نظر نمی‌رسد که هیچ یک از شهرها به مسأله آزادی مسکن تن در دهد. (هرچند در نیویورک کمیته‌ای مشغول بررسی طرحی ده ساله برای از میان بردن هارلم است.) اما حتی اگر بازاری بوجود آید که از تمابلات نژاد پرستانه پاک باشد سیاهان همچنان مورد تبعیض باقی خواهند ماند مگر آنکه تحولاتی شدید در زمینه محدودیت‌های شغلی و فاصله درآمد صورت پذیرد. احتمالاً ورود سیاهان بجامعه سفیدپوستان بصورت کنترل شده ادامه خواهد یافت. معدودی سیاهان از طبقه بالا یا حتی طبقه متوسط مرفه به حومه خواهند رفت و در کویهای مختلط و مجموعه‌هایی مسکونی که ساکنان آنها مختلطند و نسبت رنگها بدقت تحت کنترل است و بنظم می‌آید ساکن خواهند شد. مسأله اساسی در دهه آینده این خواهد بود که چگونه کویهای سیاه‌نشین به «جوامع رنگی» نسبتاً پایدار و زیبا مبدل شوند. اینجاست که تأثیر اجتماعی درآمدهای پایین دارای



سیاهان طی سیصد و پنجاه سال تاریخ خود در قاره امریکای شمالی پیوسته قربانی بوده اند. انواع نظامهای اجتماعی که روابط آنها را با سفیدپوستان در نظم می آورده اند طی این مدت بسیار متفاوت بوده اند. اول متجاوز از دوست سال بردگی و بیگاری پیمانی، بعد ده سال نظام نوسازی پس از جنگ داخلی در جنوب و سرانجام هشتاد سال آزمایش با نظریه «جدا اما برابر» که آشکارا بمنظور جایگزین کردن روابط کاستی باروابط طبقاتی پدید آمده بود. دکترین «جدا اما برابر» اکنون از طرف حکومت فدرال و قسمت مهمی از افکار عمومی همچون اندیشه ای ظالمانه و مخالف بارفاه ملی طرد شده است. دوران ترك تبعیض نژادی شروع شده است. اما میراث گذشته هنوز برجاست. اکنون که تحولی بسوی نظامی از روابط نژادی جدید اما هنوز نامشخص صورت می پذیرد، بیجا نیست بررسی کنیم و ببینیم که پدیده قربانی شدگی تاچه پایه هنوز برجاست و اشکال تظاهر پنهانی و غیر- مستقیم و پیچیده تر آن کدام است. و نیز شایسته است برآورد شود که آیا آنچه مرتون<sup>۱</sup> «نتایج ضمنی و ناخواسته اعمال عمدی اجتماعی» می نامد بالقوه اشکال جدیدی از پدیده قربانی شدگی را همراه دارد یا نه.

در ۱۹۰۰ این اندیشه به استواری ریشه گرفت که بهتر است سیاهان و سفیدان دو جزء اجتماعی، دونژادراتشکیل دهند که از نظر وظیفه باهم درارتباطند و در آن خانواده ها و گروه های دوستان نزدیک و جمعیت های داوطلبی (از جمله کلیسا) ازهم جدایند. اگرچه افراد هر یک از دو جزء در یک دستگاه اقتصادی و نظام سیاسی و مشترک شرکت دارند. رهبران سیاه و سفید هر دو بر این نکته تأکید می کردند که «برابری اجتماعی» آرزوی سیاهان نیست و بوکر. تی. واشنگتن<sup>۲</sup> در سخنرانی آشتی دهنده معروف خود که در ۱۸۹۵ در آتلانتا<sup>۳</sup> ایراد کرد این نکته را به روشنی بیان داشت و با تمثیلی به پنج انگشت دست تشبیه کرد که ازهم جدا و متمایزند اما در کف دست باهم در پیوندند.

نظریه «جدا اما برابر» تصویر آینده ای را مجسم می کرد که در آن سیاهان رفته رفته به ثروت و تحصیلات عالی بمقیاسی دست یابند که در داخل جامعه سیاه، نظامی از طبقات اجتماعی پدید آورند که بامشابه خود در جامعه سفید برابر و موازی باشد. بطوریکه رابرت پارک<sup>۴</sup> جامعه شناس بیان داشته است در این حالت سیاهان و سفیدان بطور جانبی و پهلو به پهلو به یکدیگر می نگرند و نه از پایین بیالا. مدافعان راه حل «دونژادی» معتقد بودند که اگرچه مدارس، کلیسا و محل سکونت و از این قبیل جنبه های زندگی اجتماعی ازهم جدا خواهند ماند، به سیاهان باید اجازه داده شود که به آزادی در تحصیل مشاغل رقابت کنند و رفته رفته کلیه حقوق رأی دادن را که در جنوب پس از ۱۸۷۵ از دست داده بودند دوباره بدست آورند. معهدا حمله مستقیم علیه تبعیض نژادی در اماکن عمومی بمصلحت



نبود. زیرا کلید برانداختن نظام کاستی و یا تغییر شکل آن را باید در تحصیل رفاه اقتصادی و آموزشی از طریق مسالمت آمیز جستجو کرد. رفتار خالی از خشونت طبقه متوسط سیاه و سعت گرفته سرانجام موجب استقبال طبقه متوسط سفید خواهد شد. اندیشه «جدا اما برابر» در تصمیمات پاره‌ای از دیوانهای عالی مورد قبول و تصویب قانونی قرار گرفته است که معروفترین آنها مورد پلسی<sup>۱</sup> و فرگوسن<sup>۲</sup> در فاصله بین دو جنگ بصورت ایدئولوژی مورد عمل لیبرالهای سفید ایالات جنوبی درآمد.

طی دهه اول پس از جنگ جهانی دوم اندیشه «جدا اما برابر» بخصوص هر جا که تعیین سیاست عمومی برای نیروهای مسلح، حمل و نقل عمومی و مدارس ملی مطرح بود مورد استناد قرار نگرفت. در فاصله بین دو جنگ جهانی تجربه نشان داد که اگرچه تأمین برابری در حد مدارس تفکیک شده در ایالات جنوبی از نظر تئوری ممکن است میسر باشد اما عملی کردن آن محال بنظر می‌آمد. در زمینه حمل و نقل عمومی هر قدر هم که اتوبوسهای نو پرزرق و برق جایگزین اتوبوسهای کهنه زهوار در رفته قدیمی می‌شد، باز سیاهان آنها را با اتومبیل‌های سفیدان «برابر» نمی‌دانستند و هرگز وجود دو ارتش امریکایی را بجای یک ارتش واحد باطیب خاطر قبول نکردند و هزینه تهیه عمارات دوگانه بمنظور اینکه کلیه خدمات عمومی و مدارس برآستی برابر گردند، حتی اگر سیاهان از اندیشه آن استقبال می‌کردند بیش از حد گزاف بود. به این ترتیب زمانی که تصمیم معروف ۱۹۵۴ در خصوص رفع تبعیض در مدارس گرفته شد، انتظار تحول فراوان بود. دیوانعالی کشور با جسارت بسیار مسأله‌ای را مطرح کرد که تا به آن روز اغلب به تجاهل بر گذار شده بود و آن این بود که: آیا می‌توان هر نوع تبعیض و تفکیک اجباری را در اجتماعی باز بی‌تضمن تحقیر روا داشت؟ آیا همین اصرار در جدایی متضمن تحقیری ضمنی نیست؟ نظام کاستی - طبقاتی بمعنی واقعی - یعنی نظامی که بی‌اراده و خواست افراد به قربانی شدگی سیاهان منجر می‌شود - شناخته شد. تعیین کنندگان سیاست ملی اکنون برنامه رفع تبعیض عمیقی را همراه با حمله‌ای مستقیم علیه کلیه اشکال تبعیض مرسوم شروع کرده‌اند. اما قاطبه مردم سفید پوست هنوز تصور «یکپارچگی کامل» را نپذیرفته‌اند.

بعضی تناقضهای پیشرفت

رها کردن فکر «جدا اما برابر» ناگزیر مسائل حماسی بسیاری را ایجاد کرده است. مثلاً: آیا قربانی شدگی را که حاصل رفتار تبعیض آمیز با سیاهان در گذشته بوده است می‌توان بی‌اتخاذ روشی که نسبت به قربانیان امروزی امتیازاتی منظور کند، جبران کرد؟ بعضی به این پرسش پاسخی منفی دارند و معتقدند که برای رعایت عدالت ناچار باید از برابری پافرا گذاشته شود و به این منظور، انجام اقداماتی شدید و انقلابی بشکل مراعات امتیازاتی برای سیاهان در زمینه استخدام و اجرای برنامه‌های درخشان آموزشی و



طرحهای ویژه برای کمک‌های تحصیلی بسیار ضرور است. وجود نگاره‌های سنگرگونه درجدایی کویهای مسکونی مسأله مطلوب بودن و محتمل بودن اصرار سیاهان را در حفظ کویهای خود مطرح می‌کند. اگر تفکیک و تمایز اجباری سرانجام از میان برداشته شود، جداماندگی دیگر شاخص قربانی شدگی نخواهد بود؟ و معنی تحقیرآمیز خود را از دست خواهد داد؟ آیا حق انتخاب، اگر زمانی داده شود نشانه آن خواهد بود که بعضی از سیاهان نخواهند جز در زمینه اقتصادی و سیاسی باسفیدان یکپارچه گردند؟

بعضی از انواع قربانی شدگی دیده می‌شود که نه تنها نتیجه غیرمستقیم، بلکه همچنین، خواسته اقداماتی است که برای از میان بردن قربانی شدگی صورت گرفته است. مثلاً در بعضی از شهرهای شمالی تلاشی جدی صورت می‌گیرد که عمل رفع تبعیض در سطح طبقه متوسط درمورد مسکن تسهیل و تسریع شود. سیاهانی که درآمد و رسوم و شیوه زندگی‌شان به تقریب با درآمد و رسوم زندگی افراد طبقه متوسط سفید مشابه باشد به تعداد محدود در کویهای سفید پذیرفته می‌شوند، تا از ایجاد ترس و وحشت در میان ساکنان سفیدپوست اجتناب شود. منظور از این کار بوجود آوردن کویهای خالی از تبعیض بااستاندارد های اجتماعی بالاست تا عملی در جهت عکس اسکان سیاهان در سیاه محله‌ها صورت گیرد. مع هذا اگر مسأله «آزادی مسکن» در سطح شهر پذیرفته نشود، نیل به این مقصود مستلزم آنست که کویها يك به يك به این اقدام دست بزنند و این امر خود مستلزم بررسی نقطه بحرانی و نسبت‌های مناسب بین سکنه سیاه و سفید هر کوی است، تا هماهنگی نژادی برقرار بماند. این کار همچنین ممکن است مستلزم آن باشد که درحالی‌که تعداد کمی سیاه پوستان طبقه متوسط بکویها یا مجموعه‌های مسکونی ویژه وارد می‌شوند کلیه ساکنان طبقه پایین، اعم از سیاه یا سفید منازل خود را تخلیه کنند. روش مؤثر دیگر تخریب کویهای ویرانه کمر بند سیاه و نوسازی کویهایی است که نرخ اجاره آنها آنقدر بالاست که نسبت ساکنان سیاه پوست در آنها خود بخود ناچیز خواهد بود. این عمل اغلب «یکپارچه شدن کنترل شده» اصطلاح شده است و این قبیل اقدامات اغلب باعث تمرکز سیاهان طبقه پایین بسیاری در کویهایی است که توسط دولت ساخته می‌شود و عملاً هیچ سفیدی در آنها سکونت ندارد. مزیتی که برای بعضی بصورت محیط سکونت بهتری تحصیل شده است با متمرکز کردن بیشتر سیاهان دیگر در سیاه محله‌ها جبران می‌شوند. خانواده‌های جابجا شده دیگر، بر غلظت ازدحام کویهایی که هم اکنون بیش از اندازه پر جمعیت هستند می‌افزایند یا بدرون کویهای طبقه متوسط نفوذ می‌کنند و نظم آنها را مختل می‌سازند.

در زمینه روانی نیز در طبقه متوسط مشکلات مهمی ظاهر می‌شود. از آنجا که خانواده‌های سیاه در تعیین و حفظ نسبت تعداد سیاهانی که بکویشان وارد می‌شوند و بدور راندن خانواده‌های سیاه طبقه پایین از آن فعالانه شرکت می‌کنند مورد عناد و حمله سیاهان دیگر قرار می‌گیرند. بعضی از آنها که طبعی حساس‌تر دارند از احساس تقصیر در عذابند. پاره‌ای دیگر دون شأن خود می‌دانند که دائماً با سفید پوستان در خصوص مسائل نژادی بحث کنند. آنها دوست ندارند خود را «مشکلی» بدانند و بر سر حل آن با دیگران به گفتگو



بنشینند. تعداد کمی از آنها بسادگی از این «یکپارچگی» کناره می‌گیرند و به آسودگی «سیاه معله مطاله»ی طبقه متوسط پناه می‌برند. و این مورد خاصی است از مسأله کلی تری که در عمر رفع تبعیض نژادی گریبانگیر بعضی از سیاهانست و آن مسأله اینست که چگونه می‌توان نقش «سیاه وفادار» را با روابط جدید نژادی طبقه متوسط یا نقش‌های شغلی جدید سازش داد.

پذیرش سریع و نسبتاً کامل سیاهان طبقه متوسط به درون کویهای سفید اطراف و کلیساها و جمعیت‌های داوطلبی آموزشی ممکن است اثری عمیق روی زندگی اجتماعی سیاهان داشته باشد. و آن جمع کردن نخبه سیاهان است که به زیان توده بزرگ سیاهان خواهد بود. نتیجه نوعی قربانی شدگی توده سیاهان خواهد بود که در صورتیکه شرایط زندگی برای طبقات پایین بطور بسیار جدی عوض نشود دائمی خواهد شد.

افسوس که چندان امیدی نیست که توده‌های سیاه از تحولات اقتصادی جاری سودی ببرند زیرا در همان هنگام که جنبش استیفای حقوق مدنی بیش از همه وقت پیروزمند بوده است و زمانی که آموزش بوضع گسترده‌ای در دسترس توده سیاهان قرار می‌گیرد، نیروهای درکارند که ممکن است این پیشرفته‌ها را نقش بر آب کنند. ویتنی یانگ<sup>۱</sup> از اتحاد ملی شهرها، یکبار در تأکید بر مسائل اقتصادی که سیاهان در پیش دارند گفت: «اگر ما این مشکلات را نشناسیم و در حل آنها اقدام نکنیم، پنجسال دیگر توده‌های سیاهان را با یک مشت حقوق تأیید شده، اما باشکمه‌های خالی در آلفوکه‌های دهقانی خواهیم یافت.» در ۱۹۶۰ حدود دوازده درصد از کارگران غیر سفید بیکار بودند و این رقم دو برابر رقم مشابه برای کارگران سفید است. میزان بیکاران سیاه در بعضی مناطق شهری به ۱۵ تا ۲۰ درصد می‌رسید و در مورد مردان سیاه بیشتر از زنان بود. میزان بیکاری بخصوص برای جوانان سیاه بخصوص بالاست. در ۱۹۶۱ از کلیه گروه‌های سنی - نژادی امریکا پسران و دختران غیر سفید بین چهارده تا نوزده ساله دارای بالاترین شاخص بیکاری بودند در حالیکه میزان بیکاری برای فارغ التحصیلان سیاه دبیرستانها بین شانزده تا بیست و یکساله دو برابر رقم مشابه برای جوانان سفید و بالاتر از همین رقم برای جوانان سفید پستی بود که به دبیرستان نرفته بودند. از هر پنج نفر سیاه فارغ التحصیل دبیرستان یکنفر از پیدا کردن شغل عاجز بود. جاییکه فارغ التحصیلان دبیرستان با چنین وضعی روبرو هستند پس حال سیاهان آموزش ندیده به احتمال بسیار بدتر از آنهاست. بنا به ارزیابی‌های بعمل آمده خودکار شدن صنایع در بخش‌هایی از صنعت که تمرکز کارگران سیاهپوست بسیار است هفته‌ای چهل هزار کارگر غیر متخصص را بیکار کرده است. و این حالا به احتمال بسیار تا مدتی ادامه خواهد داشت.

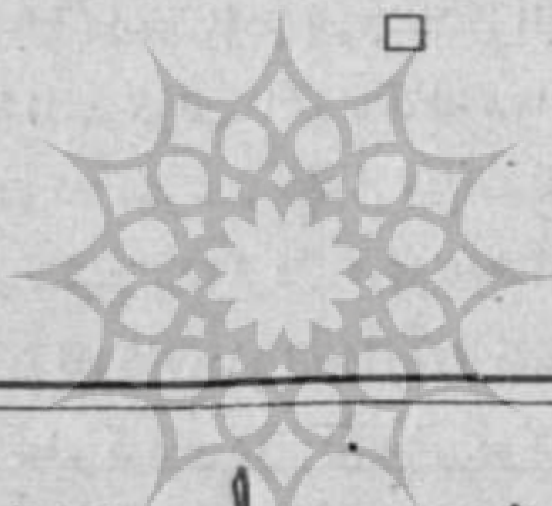
اگر قرار نیست که سیاهان در داخل جامعه امریکا بعزت نیروهای اجتماعی که هم اکنون درکارند و بعزت خودکار شدن روزافزون صنایع، بصورت طبقه زحمکشان بیچیز و مسکین درآیند لازم است که سازمانهای دولتی و غیردولتی به تهیه برنامه‌های سنجیده



و دقیق پردازند. ادامه تأکید بر اسنخدام و خرید مهارت برای افرادی محدود سودمند خواهد بود. اما در تحلیل نهایی تغییرات بزرگ شالوده‌ای و بنیادی است که باید انجام شود. بعضی گمان می‌کنند که یک حرکت جابجایی اساسی در ارزشهای آمریکایی همراه با تغییرات تنظیمی اقتصادی و اجتماعی موجب خواهد شد که قربانی شدگی سیاهان برای همیشه از میان برود. چنین وضعی به احتمال بسیار نتیجه یک شورش طوفان‌گونه زحمتکشان نخواهد بود بلکه بدنبال تصمیمهای مصلحت‌آمیز تدریجی حاصل خواهد شد. سی نفر از محققان و دانشمندان و نویسندگان آمریکایی پس از بحث روی نیاز به جبران اثرات خودکار شدن پودمانه صنعت پیشنهادی انقلابی عرضه داشته‌اند:

«پیشنهاد می‌کنیم و در این پیشنهاد اصرار می‌ورزیم که جامعه از طریق تصویب و اجرای قوانین مناسب تعهد کند که هر فرد و هر خانواده حق داشته باشد از درآمد کافی برخوردار گردد...»

اگر چنین پیشنهادی عملی شود البته سیاهان بیش از سفیدان از آن سود خواهند جست. اما اصلاحات اساسی از این قبیل هرگز از درون نهضت حقوق مدنی سرچشمه نخواهد گرفت. رهبران این نهضت بطور کلی اخلاق کار طبقه متوسطی را می‌پذیرند که با چنین راه حلی سازگار نخواهد بود.



خوان فرانکو

ترجمه

ح. اسدپور پیرانفر

هنر و سیاست در آمریکای لاتین

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

در سالهای ۱۹۲۵، دنیا بتدریج به دو اردوگاه سیاسی متخاصم تقسیم شد. اتخاذ یک جهت سیاسی تقریباً اجتناب‌ناپذیر بود؛ اینکه آیا می‌شد به وسیله هنر به هدف سیاسی رسید یا نه مسئله دیگری است. در اینجا فقط می‌خواهیم ببینیم که هنرمندان هر وقت که در برابر خواست‌های سیاسی و هنری ناهم‌ساز فرار می‌گرفتند به چه طریق در آشتی دادن هنر و سیاست می‌کوشیدند. برخی از هنرمندان بکلی نقاشی یا شعر را رها می‌کردند و دست به مبارزه می‌بردند؛ پاره‌ای هنر خود را در خدمت انتشار یک پیام به کار می‌گرفتند. معدودی هم که اقلیتی بیش نبودند - در پی یافتن شکل هنری خاصی بودند که بتواند درگیری سیاسی هنرمند را جهانی کند. عده‌ای از این هنرمندان و نه همه‌شان، عضو حزب بودند، لیکن باید به خاطر داشت که اینان همیشه به خواست‌های استتیک (زیبایی‌شناسی) حزب، گردن نمی‌نهادند؛ در صورتیکه برعکس، بسیاری از نویسندگان غیر مردم‌گرا احساس می‌کردند